پیشخوان

نظر و گذری بر «سفر امریکا»ی جلال آل‌احمد

نیش قلم جلال به میراث جرج واشنگتن!

■ **محمدرضا کائینی**

جلال آل‌احمد در سال ۱۳۴۴ برای شرکت در سمیناری در هاروارد، به امریکا سفر کرد، با این حال سفرنامه او ۳۵ سال بعد و در واپسین سال دهه ۷۰ منتشر شد. آل‌احمد در این سفر به جای بسنده کردن به برنامه‌های روتین و کم عیار سمینار، به موشکافی در باب نیمه پنهان امریکا پرداخت و مخصوصاً به مسئله سیاهان این کشور، توجهی ویژه مبذول داشت. مصطفی زمانی‌نیا در دیباچه این اثر- که زیر نظر شمس آل‌احمد و توسط نشر فردوس نشر یافت- چنین آورده است: «جلال آل‌احمد، از آن مردانِ یگانه‌ای بوده که با رکود و سکون میانه‌ای ندارند. مردانِ پوینده‌ای که روح بی‌تابشان مجال نمی‌دهد در یک جا دوام بیاورند و طبع بی‌قرارشان اجازه نمی‌دهد به جغرافیای محیط کار و زندگی‌شان چنان انس بگیرند که مگر به اجبار زمانه، چند صباحی ترک کاشانه کنند. آل احمد، در «ماندن» احساس پوسیدگی می‌کرده و ذات جست‌وجوگر، خوی سرکش و ذهن عطش ناکش، او را مدام به این سو و آن سو روانه می‌کرده، تا در آن رفت‌وآمدها از ملال و حرمانش بکاهد؛ حال و هوایش را عوض کند؛ به آرامشی نسبی و موقتی دست یابد و سرانجام پاسخ‌های در خور و شایسته‌ای برای پرسش‌های اساسی بیابد... سال‌ها مبارزه پرمخاطره سیاسی، سال‌ها جد و جهد جانکاه فرهنگی و ادبی، تحمل فشارهای سیاسی و بی‌انقطاع حکومت، ضربات پیاپی سانسور، حلقه محاصره هر دم تنگ‌تر شونده ساواک، شکست‌های ناخواسته و بن‌بست‌های تحمیلی و... به مرور ایام، آل‌احمد را مردی تندخو، تلخ زبان و بی‌پروای ملاحظه اغیار بارآورده و کار به آنجا رسانده که در اوایل سفر، در شرایطی که قریب

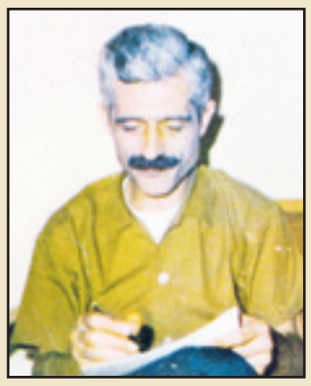

به دو هفته از شروع مسافرتش می‌گذرد، وقتی با خودش خلوت می‌کند و عملکردش را در بوته نقد می‌گذارد، از اینکه در ۱۵روز اخیر جوش نیاورده و با مخاطبانش مشاجره نکرده، متعجب می‌شود. آل‌احمد در این کتاب نظرات تند و صریحی درباره حکومت شاهنشاهی ابراز می‌دارد و این نیش گزنده قلم او، در انتقاد از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران در دهه ۴۰ باعث این می‌شود که نتواند در آن ایام این کتاب را چاپ کند.»

زمانی‌نیا در بخش دیگری از این مقدمه درباره حالات آل‌احمد در این سفر و نیز نسخه‌ای که این سفرنامه بر مبنای آن منتشر شده نیز آورده است: «وی در مراحل مختلف سفر، همواره در حال شمارش پول‌های اندکی است که همراه آورده و پیوسته نگران بی‌پولی و مدام مراقب مهار هزینه‌ها و پرداخت‌های نقدی است.

درست است که جلال دلشوره بی‌پولی و تهی بودن جیبش را دارد، اما عزت نفسش را از دست نمی‌دهد و به هیچ وجه دلش نمی‌خواهد سربار دوستان و آشنایانش شود. حتی در مواقعی که مهمان رفقا و یاران است و آنها نمی‌گذارند، آل‌احمد دست در جیبش کند، احساس خوشایندی ندارد و معذب است... متن کتاب به صورت دستنویس است و کلمات و جملات، روی اوراق دفترهای تحریر چهار سوراخه، مخصوص کلاسور، نوشته شده‌اند. قطع برگه‌های سفرنامه، به اصطلاح اهل فن، خشتی و در ابعاد ۱۸ در ۲۳ سانتیمتر است. کاغذها خط دارند و جلال آل احمد، در نگارش کتابش نهایت صرفه‌جویی را کرده است و از تک‌تک سطرهای نازک ورقه‌ها سود برده و تقریباً فضای سفید باقی نگذاشته است. نسخه دستنویس، ۱۷۱صفحه است و آل‌احمد بالای تک‌تک صفحات را با خط خودش شماره‌گذاری کرده است. همه برگه‌ها در نهایت سلیقه و پاکیزگی نوشته شده‌اند و به ندرت خط خوردگی دارند و مسلم است که نویسنده، جرح و تعدیل و حک و اصلاحش را روی ورق‌های دیگری انجام داده و متن موجود، از نظر او، نسخه پاکنویس شده، نسخه نهایی و نسخه آماده تحویل به حروفچینی بوده است.»

۱۱۵ اسفند ۱۳۵۹، رهبر انقلاب با شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در حاشیه اقامه نماز جمعه

بازخوانی ابعادی از شخصیت شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی در آیینه خاطرات و تحلیل‌های رهبر معظم انقلاب

تعبد او موجب شد تا به رغم فضای مسموم لایحه قصاص را طرح کند!

■ **احمدرضا صدری**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز فاجعه هفتم تیر و شهادت آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی است. از این روی و در نخستین صفحه از مجموعه بزرگداشت نامه‌های آن بزرگ، بهتر دیدیم تا حدیث مکانت علمی و عملی او را در خاطرات و بیانات رهبر معظم انقلاب جست‌وجو کنیم. آنچه پیش‌رو دارید، شامل بازخوانی تحلیلی برخی از این خاطرات است. امید آنکه مقبول آید.

■■■

■ **اگر در حوزه می‌ماند، یکی از مراجع مسلم تقلید می‌شد!**

شاید در بازخوانی شخصیت و کارنامه متفکران و مصلحان اسلامی، نخستین پرسش از مکانت علمی ایشان باشد. رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای که از مصاحبان و مراودان دیرین شهید بهشتی بود، از پیشینه علمی آن بزرگ، روایتی به شرح ذیل دارد: «در مورد جنبه‌های علمی شهید بهشتی، اولاً ایشان در فقه شخص برجسته‌ای بودند و تحصیلات عالیه و بسیار خوبی در قم داشتند. می‌دانید که درس مرحوم داماد در فقه، درسی بود که اگر چه کسانی که در درس ایشان شرکت می‌کردند زیاد نبودند، اما غالباً فضلای ممتاز در درس آن مرحوم حضور داشتند. البته بعضی از آنها مختص درس ایشان بودند و بعضی دیگر درس ایشان را می‌رفتند و در درس‌های دیگر مثل درس امام هم شرکت می‌کردند. اما یک مجموعه سطح بالای علمی و خوب در درس مرحوم داماد جمع می‌شدند و یکی از برجسته‌ترین شاگردهای درس فقه ایشان، شهید بهشتی بودند. من وقتی در سال ۳۷ به قم رفتم، آقای بهشتی یکی از فضلای معروف قم بودند. یعنی ایشان در آن وقت مدرس سطح بودند و ظاهراً سطوح عالیه را درس می‌دادند و طلبه‌هایی را می‌شناختم که به درس شهید بهشتی می‌رفتند. از جمله، بعضی از فرزندان مرحوم داماد هم بودند که در درس مرحوم بهشتی حاضر می‌شدند و ایشان استادزاده‌های خودش را تربیت می‌کرد. این از لحاظ فقهی حاکی از آن است که شهید بهشتی شخصیت بالایی بود. بعدها هم در مسائل و جریانات مختلف و در بحث‌هایی که در طول دوران مبارزه پیش می‌آمد، هر جا که صحبت به مباحث فقهی کشیده می‌شد، آثار همان فکر باز و قوی را در شهید بهشتی می‌دیدیم. ثانیاً در زمینه فلسفه هم این جور بود. در سال اول یا دوم بود که من اطلاع پیدا کردم مرحوم طباطبایی جلساتی در شب‌های پنج‌شنبه و جمعه دارند و عده‌ای از فضلا در آن شرکت می‌کنند. علامه، مباحث فلسفی را در آن جلسه، در سطح بالایی مطرح می‌کردند. این همان جلسه‌ای بود که به تدوین کتب اصول فلسفه منتهی شد. این موضوع مربوط به سال ۳۹ که بنده در آن جلسات شرکت می‌کردم می‌شود. من چند ماه به آن جلسه می‌رفتم. در آن جلسه سخنگوی اول و اشکال‌کننده اول، آقای بهشتی بود. به قول ما طلبه‌ها، مستشکلین غالباً فضلای برتر و صاحبان ذهن‌های فعال بودند و آقای بهشتی بیشترین اشکال را می‌کرد و بیشترین حرف را می‌زد و با استاد بحث می‌کرد. استاد هم به ایشان کمال اهتمام و توجه را داشتند. بعدها هم در مباحث فلسفی، کاملاً آشکار بود که مرحوم بهشتی چهره برجسته‌ای است، منتها در طول سال‌های بعد از ۴۲ و فعالیت‌های گوناگون، کارهای فقهی و فلسفی و به اصطلاح حوزوی و علمی ایشان تحت‌الشعاع کارهای بنیانی و عمیقی قرار گرفت که ایشان در پیش گرفته بودند. به هر حال شهید بهشتی در علوم فقهی و فلسفی متبحر بودند و در طول سال‌های مبارزه به شیوه‌های دیگر و با استفاده از مایه‌هایی که از حوزه به دست آورده بودند، تبحر خود را نشان دادند. مطمئناً اگر ایشان در حوزه می‌ماندند، یکی از مراجع تقلید مسلم زمان می‌شدند.»

■ **تلاشی معطوف به تربیت نیروهای کارآمد برای نظام اسلامی**

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی را می‌توان در عداد چهره‌های شاخص دوران مبارزاتِ منتهی به انقلاب اسلامی دانست. با این همه شیوه مبارزاتی وی، با برخی سیاسیون تفاوتی شاخص داشت. به واقع او به نوعی فرهنگ‌سازی معتقد بود که نهایتاً بستر انقلاب را فراهم می‌کرد: «ایشان اهل کار تحقیقاتی بود، منتها سمت کار تحقیقی‌اش سمت مبارزه‌ای و انقلابی بود، به این معنا که ایشان آدمی بود که از دوران نهضت ملی وارد مبارزه شده بود، یعنی از سنین جوانی و حتی نوجوانی و از سال‌های ۲۷، ۲۸. اینطور که خودشان نقل می‌کردند وقتی وارد میدان مبارزه شدند با انگیزه‌ها و حرکت‌های سیاسی آشنا شدند. بعد به قم آمدند و دنباله درسشان را ادامه دادند، اما آن فکر سیاسی و جهت‌گیری سیاسی از ذهن ایشان نرفته بود. ایشان ناگهان در سال‌های ۳۸ و ۳۹ در قم به این فکر می‌افتند که اگر بخواهیم مبارزه سیاسی کنیم با چه هدفی باید باشد و به چه وسیله‌ای مبارزه صورت گیرد؟ باید توجه کرد که اصولاً روح کارهای تحقیقاتی شهید بهشتی اینگونه بود. هدف تشکیل یک جامعه آرمانی و ایده‌آل بود، ولی آن جامعه را چه کسی می‌خواهد اداره کند و بگرداند. اینجا بود که شهید بهشتی متوجه نیاز یک نیروی انسانی کارآمد شد. اما اینکه با چه ابزار و هدایتی می‌خواهد حرکت کند، مسلم بود که با هدایت ایدئولوژی اسلامی و اینجا بود که متوجه افکار اصولی و بنیانی اسلامی شد. تحقیقات ایشان برای این بود که آن تفکر اصولی اسلامی بتواند مبارزه را از آغاز تا پیروزی هدایت و بعد از این پیروزی بنای نوین جامعه را پی‌ریزی کند.»

■ **علت دستگیر نشدن شهید بهشتی پس از بازگشت از آلمان**

مسافرت چندین ساله شهید آیت‌الله دکتر بهشتی به آلمان و اداره مرکز اسلامی هامبورگ، از سرفصل‌های شاخص زندگی اجتماعی و تبلیغی وی به شمار می‌رود. شمه‌ای از حاشیه و متن این اقامت چند ساله، از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای به شرح ذیل است: «شهید بهشتی مایل نبودند به آلمان بروند. ایشان را مجبور کردند، چون در آلمان کسی نبود و کسانی که مایل بودند یک روحانی در مصدر کار دانشجویان مسلمان باشد، تصادفاً یک روحانی متجدد با معلومات و شجاعی که در زمینه مسائل مبتلابه آنان مورد نیاز بود، یافته بودند و به شخصیت آقای بهشتی توجه داشتند. فراموش نشود که قبل از آن نیز مسافرت به خارج در زمینه کاری ایشان بود. مثلاً ایشان در سال ۱۳۳۷ قصد مسافرت به ژاپن را داشتند. مسافرت تبلیغی که البته ممکن نشد، لکن این کار به مخیله دیگران نیز خطور نمی‌کرد، ولی شهیدبهشتی به عنوان تبلیغ قصد این کار را داشتند که بعدها این کار را به شهید باهنر محول کردند و ایشان رفتند. در سال ۴۲ یا ۴۳ ایشان قصد سفر به آلمان را داشتند لیکن گفتند رفتن من منوط به درخواست بعضی از روحانیون برجسته از قبیل آقای میلانی و دیگران است، زیرا کسانی که قبل از آقای بهشتی درخواست کرده بودند به آلمان بروند تجار مسلمانی بودند که با مسجد هامبورگ در ارتباط بودند، از جمله حاج حسین آقای اخوان بودند که تا آخر هم از دوستان و علاقه‌مندان ایشان بودند ولی آقای بهشتی رفتن به خارج را منوط کردند به درخواست روحانیون و علمای برجسته آن زمان از جمله آقای میلانی که ایشان هم درخواست کردند و آقای بهشتی عازم آلمان شدند. در مدت پنج سالی که ایشان در آلمان بودند، حرکت‌ها و سخنرانی‌های دکتربهشتی مبین ادامه دادن همان نوع خط مبارزاتی بود که در ایران داشتند. هنگامی که به ایران بازگشتند یکی از چهره‌های مبارز تحلیل می‌کرد که آقای بهشتی در حالی به ایران بازگشتند که باید ایشان را می‌گرفتند و بر این تحلیل هم شک نداشتیم، به دلیل اینکه برخورد آقای بهشتی با مسائل رژیم در آلمان، برخوردی بود که وقتی به ایران برمی‌گشتند، رژیم نباید ایشان را به حال خود واگذارد و تحلیل می‌کرد که معلوم شد که چرا رژیم اقدام به دستگیری آقای بهشتی نکرد، زیرا می‌خواست شخصیت وی را مشوه جلوه دهد، زیرا اگر وی را دستگیر می‌کردند از او یک قهرمان و یک شخصیت مبارز می‌ساختند.»

■ **روابط شهید بهشتی با گروه‌های چریکی و مسلح**

همانگونه که اشارت رفت، شهید آیت‌الله بهشتی بیشتر به مبارزات بنیادین، فرهنگی و بسترساز می‌اندیشید و همت خویش را بدان معطوف می‌ساخت. این منظر اما مانع از آن نبود که با تمام گروه‌های مبارز یا مدعی مبارزه، مرتبط و از مسائل آنان باخبر نباشد: «من یادم است که در سال‌های ۵۱ و ۵۲ عده‌ای از عناصر مبارزه چریکی به ایشان مراجعه و از دکتر استفاده‌های فکری، مالی و معنوی می‌کردند که طبعاً رژیم متوجه این مسئله نمی‌شد. در سال ۵۴ که من از زندان آزاد شدم، همان شب با آقای بهشتی تماس گرفتم. ایشان پرسیدند شما کجایید؟ و من گفتم آزاد شدم. این مسئله باعث تعجب ایشان شد، زیرا انتظار نداشتند من در آن موقع آزاد شوم. خود من هم انتظار نداشتم و گمان می‌کردم که سال‌ها در زندان خواهم ماند. ایشان گفتند کی می‌آیی اینجا؟ گفتم همین الان، جای دیگر ندارم بروم! لباس هم نداشتم! مرا در زمستان گرفته بودند و آن موقع اواخر تابستان بود. یک عبای زمستانی کلفت هم روی دوشم بود. با ریش تراشیده کوتاه! آن شب با آن وضعیت، من به منزل آقای بهشتی رفتم. ایشان در آن شب خبر کمونیست شدن مجاهدین را به من دادند و گفتند که بله، همه چیز تمام شد! گفتم شما از کجا می‌دانید؟ شاید اتهام باشد. گفتند خیر، قطعی است! وقتی ایشان این را می‌گفتند، تازه این اتفاق افتاده بود. مقصود اینکه اطلاعات شهید بهشتی ناشی از ارتباطی بود که ایشان با گروه‌های چریکی داشتند.»

■ **بهشتی ساخته محیط خویش نبود!**

شاید بسیاری از جوانان و طالبان تحول، با خواندن خصال و ویژگی‌های شهید آیت‌الله بهشتی، درصدد فرمولی بر آیند که می‌تواند آنان را به «بهشتی شدن» رهنمون کند. رهبر معظم انقلاب، تقویت خصالی از جنس ویژگی‌های شهید بهشتی را راهی بدان سو می‌دانند: «مرحوم آقای بهشتی ساخته محیط خویش نبود، یعنی آن محیط، مثل آقای بهشتی درست نمی‌کرد. ایشان ساخته عوامل دیگری خارج از محیط نیز بودند. از جمله خصوصیات شهید، فکرش و قدرت درکش بود که جزو ذاتیات او بود. او هوشیارانه شخصیت خودش را کامل کرده بود. از خصوصیات بارز آقای بهشتی که می‌توان جزو خصوصیات ذاتی ایشان به حساب آورد، شجاعت ایشان بود. ایشان آدم شجاعی بود که از برخورد واهمه نداشت و با عوامل نادرستی که در روحانیت آن زمان بود و جزو سنت نیز شده بود، برخورد می‌کرد. البته سنت‌شکن به معنای رایج آن نبود، چون سنت‌شکنی یک ارزش نیست که بگوییم فلان آدم سنت‌شکن است. در حقیقت ارزش این روحیه شهید بهشتی در آن بود که او شجاعت برخورد با بدی‌ها و کژی‌ها را داشت، اگرچه در میان سنت‌ها بود. این خصلت باارزش را آقای بهشتی داشت نه اینکه به معنای رایج سنت‌شکنی قصد داشت همه سنت‌ها را از بین ببرد. یک نمونه از این روحیه را ذکر می‌کنم تا شخصیت آقای بهشتی بیشتر شناخته شود. سیمای ظاهری ایشان یعنی عمامه، محاسن و هیئت‌شان خصوصیات ویژه‌ای داشت. در آن روزها محاسن ایشان خیلی کوتاه و عمامه‌شان خیلی کوچک بود.

این در حالی بود که اغلب فضلای همتراز ایشان اینطور نبودند، یعنی سنت رایج اینگونه بود که کسانی که در شأن علمی و فقهی ایشان بودند، ظاهری اینگونه نداشتند. وقتی تشخیص می‌دادند کاری لازم است، انجام می‌دادند. مثلاً اگر لازم بود که پیشنماز مسجدی باشند، مطمئناً این کار را انجام می‌دادند و همه وظایف پیشنمازی مسجد را به عهده می‌گرفتند. یکی از خصلت‌های مهم دیگر ایشان این بود که به روزمرگی سرگرم نمی‌شدند. این خصلت از خصوصیات آدم‌های بزرگ دنیاست. آقای بهشتی همیشه افکار بلندمدتی داشتند. مثلاً وقتی مسئولیت دستگاه قضایی را به عهده گرفتند، بعد از چند ماهی از ایشان پرسیدم بالاخره چه شد و چه کردید؟ آقای بهشتی شرح دادند که چطور حرکت کرده و پیش رفته‌اند. من در آن موقع احساس کردم که ذهن پویا و برنامه‌ریزی برای آینده که از خصوصیات ایشان بود، در این مسئولیت خطیر نیز اعمال شده است. به نظر من اگر در حال حاضر طلبه‌ها و فضلا و شخصیت‌ها و عناصر سیاسی بخواهند موفقیت‌هایی را که شهید بهشتی به دست آوردند، حاصل نمایند باید این خصوصیت ایشان را کسب کنند. یعنی آینده‌نگر و دوراندیش باشند و مسائل را به صورت کلان ببینند، نه اینکه با مسائل به صورت روزانه و جدی برخورد کنند. یکی دیگر از چیزهایی که اصلاً کسی حدس نمی‌زد در روحیه شهید بهشتی به میزان بسیار زیاد وجود داشته باشد، تعبد ایشان بود. نماز خواندنشان یک نماز خواندن متعبدانه بود. در برخوردهای دینی آدمی بودند که واقعاً معلوم بود قصد دارند مو به مو احکام اسلامی را رعایت کنند. در تعبد ایشان باید به طرح لایحه قصاص در آن شرایط حساس سیاسی استناد کنیم که چگونه در جو مسموم سیاسی آن موقع و در حالی که شخص ایشان در مظان اتهام و شایعات ساخته دشمنان بودند، برای اجرای دقیق احکام اسلامی، لایحه قصاص را مطرح کردند و بزرگمنشانه از همه مخالفان خواستند آزادانه نظرشان را بگویند.»

■ **در فرقت یار**

یک روز پیش از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای هنگام سخنرانی در مسجد ابوذر تهران، مورد سوء قصد منافقین قرار گرفتند و به شدت مجروح شدند. از این روی و تا مدت‌ها، خبر انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را از ایشان پنهان داشتند! ایشان بعدها در بیان خاطرات آن روزها چنین فرمودند: «من اولین چیزی که به یاد دارم این است که در بیمارستان از آقای هاشمی پرسیدم آقای بهشتی اینجا نیامده؟ آقای هاشمی در جواب گفتند ایشان آمدند، ولی شما خواب بودید و رفتند. خیلی دلم می‌خواست آقای بهشتی پیش من بود. خیلی از دوستان به دیدن من آمدند، ولی آقای بهشتی نیامد. من پیش خودم گفتم حتماً خیلی کار دارند و نرسیده‌اند که بیایند، ولی دائم در انتظار بودم که ایشان بیایند. در آن حالت، روزنامه‌ها و رادیو را در دسترس من قرار نمی‌دادند، شب اول یا دوم بود و در همان حالی که بین خواب و بیداری بودم، یکی از اطبایی که بالای سرم بود، سرش را نزدیک گوش من آورد و گفت من باید حقیقتی را برای شما بگویم و آن این است که در دفتر حزب انفجار رخ داده! من اصلاً به هوش نبودم، یعنی در حال نیمه بیهوشی بودم، به همین دلیل نه نگران شدم و نه قضیه به طور کلی برایم قابل درک بود. تا اینکه بعد از مدتی اصرار کردم که روزنامه و رادیو برایم بیاورند. روز هشتم یا نهم مجروح شدن من بود که یک روز عصر آقای هاشمی و حاج احمدآقا پیش من آمدند و در کنار من نشستند و دکتری که معالج من بود وارد اتاق شد، به من گفت اگر شما اجازه می‌دهید درخواست شما برای روزنامه و رادیو را به آقایان بگوییم. دکتر معالج قضیه درخواست من را به آنها گفت. آقای هاشمی به من گفتند چه اصراری برای خواندن روزنامه داری؟ گفتم من از هیچ جا خبر ندارم و تنها مانده‌ام. گفت حالا خیال می‌کنی که بیرون خبرهای خوشی هست و تو اینجا ناراحتی؟... بعد مقداری از وقایع ۳۰ خرداد و جریانات بعد از آن و کشتارهایی که منافقین به راه انداخته بودند، گفت.

آقای هاشمی در میان صحبت‌هایش گفت شما از انفجار حزب، مطلع شدید؟ من یکباره صحبت‌های آن پزشک به یادم آمد. گفتم حزب منفجر شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ گفتند بعضی از دوستان زخمی شدند و بعضی هم به شهادت رسیدند! فوراً نگران شدم و پرسیدم آقای بهشتی چی؟ گفتند آقای بهشتی هم مجروح شده! با شنیدن این حرف، گریه‌ام گرفت. پرسیدم جراحتشان در چه حدی است؟ مثل من هستند یا بهتر یا بدتر از من؟ می‌خواستم حدود جراحتشان را بدانم.

گفتند جراحتشان در حدود شماست! من خیلی نگران شدم. بعد از این صحبت‌ها، آقای هاشمی و حاج احمدآقا خداحافظی کردند و رفتند. وقتی آنها رفتند، من احتمال دادم که آقای هاشمی چیزی را از من پنهان کرده است! یکی از اطرافیان را صدا کردم و به اصطلاح یکدستی زدم و راجع به حال آقای بهشتی جویا شدم. او گفت در همان لحظات اولیه انفجار حزب آقای بهشتی به شهادت رسیده است! با شنیدن این حرف، فوق‌العاده ناراحت شدم. این حادثه برای من خیلی سخت و سنگین بود چون جدای از ارتباطات کاری، سیاسی و علمی که با شهید بهشتی داشتم، یک ارتباط عاطفی نیز بین ما وجود داشت.»

> **آقای هاشمی در میان صحبت‌هایش گفت شما از انفجار حزب، مطلع شدید؟ من یکباره صحبت‌های آن پزشک به یادم آمد. گفتم حزب منفجر شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ گفتند بعضی از دوستان زخمی شدند و بعضی هم به شهادت رسیدند! فوراً نگران شدم و پرسیدم آقای بهشتی چی؟ گفتند آقای بهشتی هم مجروح شده! با شنیدن این حرف، گریه‌ام گرفت**

> **رهبر انقلاب: «سیمای ظاهری ایشان یعنی عمامه، محاسن و هیئت‌شان خصوصیات ویژه‌ای داشت. در آن روزها محاسن ایشان خیلی کوتاه و عمامه‌شان خیلی کوچک بود. این در حالی بود که اغلب فضلای همتراز ایشان اینطور نبودند، یعنی سنت رایج اینگونه بود که کسانی که در شأن علمی و فقهی ایشان بودند، ظاهری اینگونه نداشتند...»**